



میرزا حسن لاهیجی و «شمع یقین» او

رضا استادی

پدرش ملا عبدالرزاق لاهیجی است، متخلص به «قیاض» و صاحب شوارق و گوهر مراد و سرمایه ایمان که هر سه چاپ شده است. مادرش دختر ملاصدرای شیرازی صاحب اسفار اربعه می باشد.

تاریخ تولد او به طور دقیق معلوم نیست. علامه نهرانی در اعلام الشیعه قرن دوازدهم، تولد او را حدود ۱۰۴۵ دانسته است، و چون تاریخ تألیف یکی از آثار او (جمال الصالحین) ۱۰۷۳ می باشد و قزوینی در تنمیه امل الأمل گفته: «هنگام وفات پدر (۱۰۷۳) هنوز به مقامات علمی کامل نرسیده بوده» (وحتماً جوان بوده)، می توان فرموده علامه نهرانی را پذیرفت. تاریخ وفات او - آن طور که در ریاض العلماء ضبط شده - ۱۱۲۱ می باشد، و اینکه شیخ علی حزین (متولد ۱۱۰۳) در کتاب سوانح عمری خود گوید او را در اواخر عمرش درک نموده ام با تاریخ مذکور منافاتی ندارد کما هو ظاهر.

زادگاه او ظاهراً قم بوده و در همان جا تا پدرش زنده بوده از محضر او استفاده می کرده و پس از وفات پدر (معلوم نیست چند سال پس از آن) به حوزه نجف رفته و علوم نقلی را تکمیل، و سپس به قم مراجعت و تا آخر عمر در آنجا به تدریس و تألیف اشتغال داشته است.

مدفن او در قم نزدیک قبر علی بن بابویه قمی بوده که در تاریخ نگارش این مقال در پیاده رو خیابان قرار گرفته، و مؤمنان با زیارت قبر او و خواندن فاتحه بهره مند می شوند.

روی سنگ قبر وی - ظاهراً به دستور مرحوم آیت الله نجفی مرعشی - لقب «کاشفی» نوشته شده که شاید به عقیده ایشان تخلص او بوده (زیرا به قولی میرزا حسن هم مانند پدرش شعر می گفته است) اما مدرك این مطلب را تاکنون نیافته ایم.

از اساتید او جز پدرش ملا عبدالرزاق لاهیجی (قیاض) کسی را نمی شناسیم. میر عبدالرحمان قمی که متولی «خاک فرج» قم بوده در تذکره نصر آبادی از شاگردان میرزا حسن لاهیجی دانسته شده است باید بررسی شود که شیخ علی حزین نیز از شاگردان او بوده است یا فقط او را ملاقات کرده است و ظاهراً احتمال دوم صحیح

است.

تألیفات او

۱- آینه حکمت، در اصول دین است، و بحث امامت آن مفصل می باشد. در کتاب شمع یقین خود به این تألیف ارجاع داده است و در کتاب تنمیه امل الاصل شیخ عبدالنبی قزوینی ضمن تألیفات او یاد شده است. دو نسخه از این اثر در کتابخانه آیت الله مرعشی قم موجود است و نیز در ذریعه ۱/ ۵۲ یاد شده است.

۲- ابطال التناسخ، رساله مختصری است که در آن با سه برهان، تناسخ، ابطال شده است. نسخه خطی آن در یکی از کتابخانه های خصوصی تهران موجود بوده است. به ذریعه ۱/ ۶۷ رجوع شود.

۳- اثبات الرجعة، فارسی و دارای مقدمه و چهار فصل است، در ذریعه ۱/ ۹۲ یاد شده است و شاید با رساله سر مخزون که در آینده معرفی می شود یکی باشد.

۴- اصول دین = اصول خمسة، فارسی، دارای پنج فصل. نسخه ای از آن در یکی از کتابخانه های خصوصی کاظمین علیهما السلام موجود بوده است. به ذریعه ۲/ ۱۸۷ رجوع شود.

۵- ألفة الفرقة فی الکلام و اختیار ما هو احسن الاقوال من اقوال الحكماء و المتکلمین، دارای دوازده فصل است. صاحب ریاض در ریاض آن را یاد کرده و صاحب ذریعه در ۲/ ۲۹۲ نسخه ای از آن را از موقوفات مولی نوروز علی بسطامی معرفی می کند، و نیز نسخه ای از آن در کتابخانه آیت الله مرعشی قم موجود است که در جلد هفدهم فهرست آنجا معرفی شده است.

۶- تألیف المحبة أو تزكية الصحبة، ترجمه و تلخیص کشف الریبه شهید ثانی است به اضافه برخی از نکات و تحقیقات. در ریاض العلماء از تألیفات میرزا حسن لاهیجی شمرده شده است به ذریعه ۳/ ۳۰۰ رجوع شود.

۷- تحفة المسافر، در آداب سفر، به زبان فارسی، در آن از جمال الصالحین خود یاد می کند. دو نسخه از آن در کتابخانه آیت الله مرعشی قم موجود است.



* برخی از مصادر شرح حال میرزا حسن لاهیجی

۱. سوانح عمری، شیخ علی محمد علی (حزین) نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله مرعشی موجود است و چند بار هم چاپ شده است.

۲. نجوم السماء، میر محمد علی کشمیری، ص ۱۸۴، چاپ قم.
۳. اعلام الشیعه (قرن یازدهم)، حاج آقا بزرگ تهرانی، چاپ تهران.
۴. اعلام الشیعه (قرن دوازدهم) چاپ تهران.

۵. فهرست مؤلفین کتب چاپی،

خانابا مشارج ۲، ص ۵۸۶.

۶. اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۵، ص ۱۴۱.

۷. لتسیم اهل الامل، شیخ عبدالقاسم قزوینی، ص ۱۱۰.

۸. مجمع مؤلفین الشیعه، شیخ علی قاضی نجفی، ص ۳۷۲.

۹. ریاض العلماء، ج ۱، ص ۲۰۷.

۱۰. ریحانة الادب، نجیبانی، ج ۴، ص ۳۶۳.

۱۱. راهنمای دانشوران، سید علی اکبر برقی، ج ۳، ص ۶۵.

۱۲. نوادۀ رضویه، حاج شیخ عباس قمی، ص ۲۲۹.

۱۳. روفاة الجنات، خوانساری، ص ۳۰۱ و ۳۵۱، چاپ دوم.

۱۴. الذریعة، حاج آقا بزرگ تهرانی.

۱۵. فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی.

۱۶. الکنی و الاقناب، محدث قمی، ۳/۳۱، چاپ نجف ۱۳۷۶.

۱۷. هدیه الاحباب، محدث قمی، ص ۲۱۴، چاپ نجف.

۱۸. تذکره نصرآبادی، ص ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۶۵، چاپ وحید دستگردی.

۱۹. تاریخ قم، ناصر الشریعة، ص ۲۰۵، چاپ آقاي دوانی.

۲۰. شمع یقین لاهیجی، چاپ سنگی.

۱۹- قَدَم و حدود، رساله ای است فارسی و مختصر، نسخه ای از آن در کتابخانه دانشکده الهیات تهران موجود است. به فهرست آنجا ص ۱۱۰ و ذریعه ۱۷/۵۱ رجوع شود.

۲۰- مختصر جمال الصالحین، او جمال الصالحین خود را تلخیص نموده است. این رساله در ریاض العلماء از تألیفات میرزا حسن شمرده شده است. به ذریعه ۲۰/۱۹۲ رجوع شود.

۲۱- مصابیح الهدی و مفاتیح المنی، در حکمت، دارای مقدمه و چهار باب، صاحب ذریعه نسخه آن را دیده است. به ذریعه ۲۱/۹۳ و اعلام الشیعه قرن ۱۲ رجوع شود.

۲۲- مصباح الدرابة، در حکمت است، و پیش از مصابیح تألیف شده است. به ذریعه ۲۱/۱۰۶ رجوع شود.

۲۳- هدیه المسافر فی احکام السفر، رساله فقهی است. در نجوم السماء یاد شده و نسخه ای از آن در کتابخانه آیت الله مرعشی موجود است. به ذریعه ۲۵/۲۱۳ رجوع شود.

۲۴- مرحوم علامه تهرانی تألیف دیگری که باید منظوم باشد به نام ربط الحکمة بالتصوف برای میرزا حسن لاهیجی نقل می کند که نیاز به دقت بیشتر دارد. به ذریعه ۹/۲۴۲-۲۴۵ و اعلام الشیعه قرن دوازدهم ص ۱۷۷-۱۸۰ رجوع شود. در تذکره نصرآبادی گوید او حکمت و تصوف را به هم ربط داد.

این بود اسامی و برخی از خصوصیات تألیفات مرحوم میرزا حسن لاهیجی، در حدی که نگارنده این مقال اطلاع پیدا کرد. برای اطلاع بیشتر لازم است فهرس نسخه های خطی تتبع و تفحص گردد.*

شمع یقین یا آئینه دین

تنها کتابی که از میرزا حسن لاهیجی چاپ شده و نیز نسخه های خطی آن نسبتاً فراوان است همین کتاب است که در پنج باب تنظیم شده و هر باب، مربوط به یکی از اصول خمسۀ عقائد است، اما باب چهارم آن که امامت است بسیار مبسوط و بابهای دیگر بسیار خلاصه است. در نسخه چاپی، باب امامت ۳۴۸ صفحه، و چهار باب دیگر روی هم ۵۲ صفحه است.

در دیباچه در بیان انگیزه تألیف این کتاب گوید:

چون مصنفات علمای اعلام اکثر به زبان عربی تصنیف شده و مؤلفات ذوی الاحترام، بیشتر به آن لغت نوشته گشته و اگر گاهی کتابی به زبان فارسی نیز تألیف یافته باشد، چون منوط به اصطلاحات مقررۀ آرباب علوم و موقوف بر مقدمات معتبرۀ اصناف فنون است، بسیار از کفای ممتاز به کمال فطنت و ذكاء که تتبع آن زبان نموده و طریق اصطلاحات علمی را نپیموده اند، در معرفت اصول دین و دانستن ارکان ایمان بر وجه یقین موجب حرمان عروج از حوضیض محض تقلید، به معراج اوج تحقیق گردیده ... در این باب رساله ای نوشته شود به تقریری نه بسیار مجمل، و نه آن قدر مفصل، بلکه به مقتضای «خیر الامور اوسطها» متوسطی باشد منحصر در بیان مسائل ضروری ... تا هر کس که به اندکی شعور ممتاز، و به قلیلی فطنت سرافراز باشد، چون متمسک به شعاع نور آن شود، جمال شاهد ایمان را بی نقاب تقلید به تحقیق مشاهده نماید.

تاریخ تألیف شمع یقین هزار و نود و دو است که در اواخر کتاب به مناسبتی یاد شده است. (به صفحه ۳۸۴ چاپی مراجعه شود) نثر کتاب بسیار خوب، و عباراتی که از عربی به فارسی ترجمه شده است از بهترین نمونه های ترجمه به فارسی دوران مؤلف است که به عنوان نمونه می توانید ترجمه رساله های جاحظ را که در صفحه ۸۱ چاپی آمده ملاحظه فرمایید.

مؤلف در مباحثه با عامه و برخی فرق تندبها و خشونت هایی

التقیة، ظاهراً رساله فقهی است. در نجوم السماء به نقل از کتاب سوانح عمری شیخ علی حزین به عنوان یکی از تألیفات میرزا حسن لاهیجی یاد شده است. به ذریعه ۴/۴۰۴ رجوع شود.

۹- جمال الصالحین فی فضائل الآداب و الاعمال و محاسن الاخلاق و الافعال من العبادات و العادات و اعمال السنة و الآداب المستحسنة، در ذریعه تاریخ پایان تألیف این کتاب ۱۱۲۱ دانسته شده؛ امّا نسخه تحریر چند سال پیش از این تاریخ در کتابخانه آیت الله مرعشی قم موجود است، و به گفته نویسنده محترم فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، تاریخ پایان تألیف این اثر ۱۰۷۳ می باشد برابر با این بیت که مؤلف خود به عنوان ماده تاریخ آن سروده است: «جمال الصالحین مجموعه شد آداب ایمان را» این کتاب مانند حلیة المتقین علامه مجلسی است و نسخه خطی آن فراوان است. به ذریعه ۵/۱۳۰ رجوع شود.

۱۰- جواب الاعتراض علی اقدام سید الشهداء علیه السلام علی الشهادة مع عدم الأنصار و عدم ترك حقّه كما ترك ابوه حقّه ما لم يجد ناصرًا. علامه تهرانی این رساله را در پایان نسخه ای از شمع یقین در یکی از کتابخانه های شخصی نجف دیده است. تاریخ کتابت آن ۱۰۹۵ بوده است ← ذریعه ۵/۱۷۳.

۱۱- الحاشیة علی الوافی، نسخه ای از کتاب «صوم» تا «کفارة یمین» وافی مرحوم فیض کاشانی در کتابخانه حسینیه شوشتریهای نجف به خط میرزا حسن لاهیجی بوده و حواشی از او با رمز «ح» داشته است. به ذریعه ۶/۲۲۹ رجوع شود.

۱۲- الرسالة الزکیة الزکویة، رساله ای است در زکات به زبان فارسی در هفت فصل. به ذریعه ۱۱/۱۹۷ رجوع شود.

۱۳- روائع الکلم و بدایع الحکم، در حکمت است، دارای مقدمه و سه باب. مقدمه در تعریف علم حکمت و موضوع آن و اقسام و فضل و شرافت آن. باب اول در فن تقاسیم، باب دوم در طبیعیات، باب سوم در الهیات. نسخه ای از این کتاب که تا پایان باب اول را داشته و مکتبی به حواشی مرتضی بن الامیر روح الامین مورخ ۱۱۱۵ بوده در کتابخانه شیخ عبدالحسین طهرانی در کربلا موجود بوده است، و نیز در تمصیح اصل الامل به عنوان یکی از تألیفات میرزا حسن لاهیجی یاد شده است. در مقدمه روائع گوید: این کتاب پس از تألیف مصابیح الهدی و مفاتیح المنی نوشته شده و به منزله خلاصه آن است. به ذریعه ۱۱/۲۵۹ و ۶/۹۰ و ۴/۱۵۳ رجوع شود.

۱۴- زواهر الحکم، در حکمت است، دارای مقدمه و سه باب. سه نسخه از آن در کتابخانه آیت الله مرعشی موجود است. به ذریعه ۱۲/۶۲ رجوع شود.

۱۵- سر مخزون، در رجعت، به زبان فارسی، دارای مقدمه و چهار فصل. يك نسخه از آن در کتابخانه سید محمد مولانا در تبریز بوده که در ذریعه یاد شده، و نسخه دیگر از آن در کتابخانه آیت الله مرعشی است که در جلد هفدهم فهرست آنجا معرفی شده است. به ذریعه ۱۲/۱۶۹ رجوع شود.

۱۶- شرح صحیفة سجّادیه، با اینکه شامل همه صحیفة نبوده سه جلد بزرگ را تشکیل داده است. به ذریعه ۱۳/۳۴۹ رجوع شود.

۱۷- شمع یقین و آئینه دین، فارسی، اصول دین، در تاریخ ۱۰۹۲ تألیف آن به پایان رسیده است. نسخه های خطی متعددی از آن در دست است و در سال ۱۳۰۳ هجری قمری در ۴۰۴ صفحه وزیری چاپ سنگی شده است. به ذریعه ۱۴/۲۳۳ رجوع شود.

۱۸- الغیبة و بعض مسائلها، رساله ای در احکام غیبت، فارسی است، در ریاض العلماء پس از ترجمه کشف الریبه یاد شده است. به ذریعه ۱۶/۷۶ رجوع شود.

دارد که با دوران ما (که گفته می شود دوران تفاهم است و امید است چنین باشد) تناسب ندارد از این رو تجدید چاپ کتاب جز با تلخیص و تلطیف مناسب نیست.

در بحثهای امامت و نقل آیات و روایات، مؤلف توانایی خود را در دانش منقول نشان داده، و از حیث بیان دلالت آیات و روایات هم بسیار قوی و متین است؛ مثلاً در باب حدیث غدیر، با قرائن چهارده گانه ثابت می کند که مفاد «مولی» همان امامتی است که در مکتب شیعه مطرح است.

در مقایسه این کتاب با دو کتاب گوهر مراد و سرمایه ایمان باید گفت: حتماً مؤلف از این دو اثر پدرش متأثر بوده و عبارت «گوهر مراد» به مناسبتی در دیباچه کتاب یاد شده است؛ اما سبک نگارش این کتابها با هم فرق دارد، بخصوص که بخشی از بحثهای کلامی فلسفی که در گوهر مراد و سرمایه ایمان مطرح است اصلاً در این کتاب نیامده و همین طور که گفته شد قسمت اعظم این تألیف مربوط به بحث امامت است. گویا آنچه در دیباچه کتاب فرموده که کتابهای فزاری هم منوط به اصطلاحات ... است اشاره به سرمایه ایمان و گوهر مراد هم باشد؛ زیرا در آغاز کتاب سرمایه ایمان فرماید: «مقدمه در ذکر بعضی از اصطلاحات منطقیه و بیان هیأت شکل اول و قیاس استثنائی ...»

در یک جمله می توان گفت آن دو کتاب مانند شرح تجرید و شرح باب حادی عشر، و این کتاب در قسمت اعظمش مانند حق الیقین علامه مجلسی - رحمه الله علیه - است، با این تفاوت که در بحث توحید و معاد به سبک اهل معقول بحث کرده است.

گزیده ای از شمع یقین

نگارنده مناسب دانست از پنج باب این کتاب نفیس مطالبی انتخاب و در این مقال نقل نماید.

از باب اول دو مطلب یکی راجع به فطری بودن عقیده به خدا و دیگری راجع به تعلق قدرت به محال انتخاب شد که هر دو می تواند مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

از باب دوم مسأله وجوب لطف و اصلاح بر باری تعالی. از باب سوم مطلبی جالب توجه و نفیس در حسن بعثت انبیا و لزوم آن.

از باب چهارم خلاصه کُل مطالب مربوط به امامت. و از باب پنجم مطلبی راجع به اینکه معاد روحانی به حکم عقل واجب است نه جسمانی؛ زیرا با بودن اجر روحانی که اعلاست لزوم اجر جسمانی که ادنی است ملزم عقلی ندارد.

مطالب یاد شده خود می تواند به عنوان خلاصه شمع یقین برای بسیاری از اهل فضل سودمند باشد و شاید انگیزه مطالعه اصل کتاب را هم برایشان ایجاد نماید.

باب اول در توحید (صفحه ۹ - ۱۹)

بدان که چون تنزیل جلیل تنطق نموده به کریمه: «فطرة الله التي فطر الناس عليها» جمعی از اهل اسلام و سیمای علمای علم کلام، گمان کرده اند که معرفت جناب الهی و تصدیق به وجود او بدیهی است و محتاج به دلیل نیست، و گاه باشد که این جماعت علمانی را که به دلائل و براهین، متصلی اثبات این مطلب آسنی و مقصد اسمی گشته اند، طعن و تشنیع نیز کنند، و غافل شده اند از اینکه اگر مراد این معنی بودی لازم آمدی که هیچ کس از آحاد ناس که اندک شعوری داشته باشد در وجود صانع حکیم شک نکنند و صاحب اعتقاد حق باشند، و هیچ کس را با انبیا و ائمه هدی - علیهم الصلوة و الثناء - در اقرار به خدا نزاعی نباشد، و این همه مباحثات و مجادلات میان ایشان و ارباب طغیان، لغو و تمام ادله

و براهین نازله در قرآن و اخبار بسیار وارده از اهل بیت اخبار - صلوات الله علیهم - در امر و مدح و فضل تفکر در معرفت الهی عیب و بی فائده باشد، و حال آنکه اکثر مردم کافر و از معرفت صانع بی خبرند، و این همه قتال و جدال نبود مگر برای این، و آن همه زحمت و مشقت انبیا را از اعداء نرسیده، مگر بر سر همین، و این معنی بسیار ظاهر است، و همین حدیث مروی در کتاب کافی از امام همام موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام در نقلی این کلام دلیلی است به غایت هویدا و باهر، که فرمود خدای تعالی انبیا و ناس را بر ربوبیت خود به ادله دلالت نمود، و بعد از آن چند آیه از آیات دلائل ربوبیت ذکر فرمود و آیه کریمه: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هی احسن» حجتی است بر این مدعی محکم و متقن. بلکه مراد از آن کلام هدایت انجام دو معنی تواند بود؛ یکی اینکه همه افراد انسان حتی مجانین و صبیان، و حتی آنان که خود دعوی الوهیت کردند بی تأمل و توقف مجسماً دانند که خالقی دارند توانا و غیر مخلوق، نه مثل ایشان مخلوق و ناتوان، و مراد از صانع عالم نیست مگر خالقی چنین، چه هر چه غیر اوست، هر چند شریف و منیف باشد باز محضوف است به چندین جهات حاجات، که هر کس را که اندکی تأمل نماید، از توهم دعوی الوهیت برای او شرم آید، و خلاقی که هست نیست مگر در اینکه خالق به این نعت کیست و موصوف به این صفت چیست؟ جمعی به سبب کثرت غفلت و قلت فطنت در خصوص آن خالق غلط نموده و گمان باطل، عقول ایشان را به خالقیت دهر و طبیعت و نجوم و سایر اشیاء آنها ربروده و بعثت انبیا علیهم السلام و مجادلات ایشان برای همین بوده.

و معنی دوم اینکه فضل و رحمت خالق بی چون، همه مردم را در بدو فطرت، آن قدر شعور و فهم عطا فرموده که اگر تأمل کنند و پرده تعامی از پیش دیده بصیرت بردارند، دانند و محروم نمانند از معرفت و اذعان به وجود اولی بی ثانی؛ خالق اوائل و ثوانی. پس معلوم شد که اثبات واجب الوجود منبع احسان و وجود امری است ضروری، و منافاتی ندارد با فطری بودن معرفت الهی به معنی مذکور؛ بلکه این کاری است ناگزیر و امری است در فضل و ثواب بی نظیر، چه همین که کسی مجسماً داند که خالقی دارد و قدرت بر تحصیل علم داشته باشد؛ اما نداند بخصوص که آن خالق کیست، یا کسی را خالق گمان کند که از خالقیت بالکلیه بری است، یا استعمال قوای عقلی ننماید و به راه راست معرفت نیاید، به هیچ وجه از اهل عرفان نباشد و در سلك مؤمنان مکان نیاید، چنان که کسی مجسماً داند که پیغمبر یا امامی هست، اما علم بخصوص او ندارد یا دیگری را به جای او ندارد، این دانش اصلاً به کار او نیاید و نام اسلام او را نشاید.

و چون این معنی دانسته شد، بدان که گاه باشد که جمعی از متکلمین و فقهای ظاهرین گمان کنند که اثبات مبدأ اول - تعالی شانه - به دلائل نقلیه کافی است، و حاجت به براهین عقلیه نیست. و جواب این توهم این است که اگر مراد از دلائل نقلیه آیات و احادیثی است که ناطق اند به توحید؛ مثل قل هو الله احد و لا اله الا هو و غیر آن، اینها حجت نشوند مگر بر کسی که اقرار به خدا و پیغمبر کرده و تصدیق ایشان نموده باشد؛ اما کسی که تصدیق نکرده و ایمان نیاورده اصلاً قبول این قول نکند و او را رسد که گوید هرگاه من قائل این قول را قبول ندارم، قولش چگونه بر من حجت باشد، و اگر مراد ادله و براهینی است که دلالت بر توحید و ربوبیت کند؛ مثل «إن فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار» و امثال اینها، پس این بعینه همین است که علما و عقلا می کنند؛ چه غایت همه براهین عقلیه غیر این نیست که نظر

در خلق عالم کنند...

در بحث صفات گویند: و ایضا قدرت بر همه محالات و
ممتنعات دارد؛ اگر چه ایشان ممتنع و محال باشند، چه سبب
امتناع قصور ایشان است از قبول وجود، که اگر ایشان قابل
می بودند او عاجز نبود؛ مثل اینکه فرض کنی خطی از هر دو
جانب غیر متناهی، و با وجود این در هیچ طرف به معدوم ملاقات
نمی کند، و ظاهر است که این از کوتاهی خط نیست بلکه از این
است که معدوم قابل این نیست که موجود با او ملاقات کند، و
به این معنی است آن حدیث، که کسی پرسید از امام علیه السلام
که آیا خدا قادر است که کوه را در میان تخم مرغ جا دهد؟ فرمود
خدا قادر است اما این نمی شود.

از قدرت رسای تو بیرون نظیر توست

زان رو که قابلیت او هست نارسا

باب دوم در عدل (صفحه ۱۹-۳۲)

مصلحت بر دو قسم است؛ یکی نظر به همه یا اکثر موجودات
که نظام کل عبارت از آن است، دوم نظر به هر موجودی علی حده
که نظام جزئه است، و اول مقدم بر ثانی؛ یعنی هر گاه امری
مقتضای مصلحت کل و منافی مصلحت جزو باشد واجب است
تقدیم کل عقلاً.

و مراد از لطف امری است که به سبب آن فعل مأمور به و ترك
منهی عنه بر مکلف آسان، و به سبب آسانی فعل آن و ترك این از او
به عمل آید؛ اما به شرطی که به حد الجاء و اضطرار نرسد؛ چه
علت استحقاق ثواب و عقاب اختیاری بودن فعل است، پس اگر
فعل طاعت یا ترك معصیت به سبب آن امر به حد الجاء رسد از
حد تکلیف و استحقاق ثواب بیرون رود.

قائلین به حسن و قبح عقلی و وجوب اصلح، قائل اند به
وجوب لطف بر خدای تعالی.

باب سوم در نبوت (صفحه ۳۲-۴۲)

معلوم است که نوع انسان اشرف انواع کائنات و افضل اصناف
مخلوقات و ممتاز به اشرف خواص و افضل صفات است و
مختص به عقل و فهم و معرفت الهی و دانستن حقائق اشیاء کما
هی، و قابل ترقی به مدارج فضل و کمال و ارتقاء به معارج جمال
و جلال ... ادراك این مراتب عالی و بلوغ به این درجات متعالیه
موقوف است بر چند چیز:

اول: متفطن شدن و متنبه گشتن به وجود این مرتبه و امکان
حصول این درجه، و عقل انسان اگر چه به خود ممکن است که
متفطن شود؛ اما به سبب اینکه اکثر افراد انسان بالطبع به لذات
ظاهری جسمانی راغب، و رغبت به شهوات حسی حیوانی بر
طبیعت ایشان غالب است، مانند کسی که به خواب رفته، یا علت
بی هوشی او را گرفته باشد، که اگر کسی که خدای تعالی به فضل
خود او را از خواب غفلت بیدار و از بی هوشی طبیعت خیردار
کرده باشد نباشد، تا ایشان را به هوش آورد و بر کار دارد، ابدالآباد
در این خواب بمانند و ادراك به هیچ چیز نتوانند.

دوم: اینکه بعد از آنکه خود متفطن شوند یا کسی ایشان را از
خواب جهل بیدار کند و بدانند که علم و کمال جوهری است
شریف و اشرف فضائل و نعماء و تحصیلش ضرور و ناگزیر، با
وجود این نادر است کسی که متوجه این کار شود و تحمل این
مشقت نماید تا کسی دیگر به انواع تدبیرات مواعظ و نصایح و
تهدید و توعید ایشان را ملجأ سازد.

سوم: اینکه حصول این درجه اعلا و مرتبه قُصوی در علم و
عمل که غایت وجود آدم و بهترین نعمت تمام عالم است، موقوف

است بر تکمیل و تربیت قوتین نظری و عملی که به منزله دو
بال اند روح انسان را، برای پرواز فضای جنان و وصول قُرب
جناب رحمان.

تکمیل قوه نظری به تحصیل معرفت جناب اقدس الهی و
شناختن حقائق اشیاء است کما هی.

تکمیل قوه عملی به تجلی مکارم اخلاق و محاسن صفات و
تخلی از مذام اوصاف و رذائل عادات و تزین به افعال صالحه و
توزع از اعمال طالحه است. و معلوم است که افعال حسنه - با

اینکه فی انفسها کمالی است فاضل - تمرن و استمرار آنها سبب
حصول اخلاق جمیله و همچنین اعمال سیئه - با اینکه فی انفسها
عیوبی است ظاهر - اصرار بر آنها موجب حدوث عادات رذیله

است، و همچنین تخلی به مکارم و محامد اخلاق، و تخلی از
رذائل و قیائح ملکات - با اینکه فی نفسه فضیلت ممتاز و شرفی
است سرفراز - بهترین معین نیز هست برای تحصیل معارف حقه

و علوم حقیقیه؛ چه عادات و ملکات سیئه ذمیمه زنگ آینه دل و
عقل است و اخلاق حسنه و اوصاف کریمه صیقل آن زنگ، و هر
چند آینه از زنگ و کدورت صاف تر، انتقاش به صور بیشتر و

پیشتر، و عقل اگر چه در دانستن حقائق اشیاء و کلیات آنها و تمیز
کردن میان اخلاق و صفات فضیله و رذیله مستقل است؛ به این
معنی که ممکن است که بعضی عقول که مختص به غایت قوت و

شدت باشند به خودی خود و بی حاجت به معلم فکر کنند و
تحصیل معرفت و علم نمایند؛ اما چنین عقلی بسیار کم؛ بلکه
توان گفت که در حد عدم است، و حال آنکه در استنباط احوال

جزئیات افعال و کیفیات اعمال؛ مثل نماز و روزه و سایر عبادات
و معاملات و مناکحات و خصوصیات و دقائق متعلق به آنها،
اصلاً اکمل عقول و اعقل عقلا را راهی نیست مگر به وحی و

اخبار الهی؛ پس بر تقدیری که بر سبیل ندرت، کسی متفطن به
حصول این مقام شود و متصدی تحصیل این مرام گردد، بی معلم
و راهنما سلوک این راه نتواند، پس اگر از جانب خدای تعالی

هدای و دلیلی عالم به حقائق و عارف به دقائق معارف و اخلاق و
افعال نباشد، اکثر افراد انسان، بلکه همه ایشان ضایع و باطل شوند
و راه فضیلت و کمال مطلقاً نامسلوک و معطل ماند.

چهارم: اینکه برای تحصیل این مرتبه آسانی و وصول به این
درجه اعلی، آدمی محتاج است به مدتی عمر که به تدریج عروج
معارج کمال و سلوک مناهج جمال تواند کرد و در این مدت

محتاج است به ضرورات معاش؛ از مطاعم و ملابس و مساکن و
دواجن و غرس و زرع و حصاد و جلداد و غزل و نسج و حیاکت و
خیاطت و آلات و ادوات آنها و دفع اعداء و سایر امور که بی هیچ

کدام، اندک وقتی زندگی مقدور نیست، و معلوم است که تهیه این
همه اسباب بی اجتماع جمعی بسیار اعوان و انصار در مکان واحد
یا امکانه متقاربه ممکن نیست تا همه مدد یکدیگر نموده هر طایفه

مباشر کاری و مشغول پیشه ای شود، و میانشان معاملات و
معاضات واقع گردد تا به اتفاق همه زندگانی ممکن باشد.
و ظاهر است که معامله میان این همه کثرت، با این همه

اختلاف رأیها و طمعها و حرص و حسد و سایر لوازم و توابع
قوای شهوی و غضبی، لا محاله مشتمل بر انواع منازعات و
مجادلات و متضمن صنوف مفاسد و معاندات باشد، و بالضروره

محتاج باشند برای دفع نزاع و اصلاح ذات البین، به رئیس و
حاکمی عالم به خصوص حق هر کس و قدر اجرت آن و قادر بر
احقاق حقوق مستحقین و سیاست و تأدیب منازعین به عدل، و
الا اگر بی علم کامل، و قدرت شامل، مرتکب این حکومت
عظمی شود، بر تقدیری که رفع بعضی از ظلم و جور تواند،
مستلزم ظلمی باشد نظیر اول؛ بلکه نفس حکم او جوری است



اعظم از هر دو؛ چنان که عادت سلاطین جائزه و حکام جبابره است.

پنجم: اینکه بدن انسان مرکب است از عناصر متضاده و مزاجش واقع است میان کیفیات متعاندی که هر یک اگر از حد اعتدالی که در صحت و قوام آن معتبر است بگذرد و بر اجزاء و کیفیات دیگر غالب شود و همچنین در معرض آفات و عاهات خارجه است از مضار آشریه و اغذیه و مصادمات اهوویه و ادویه که از هر کدام اگر غفلت روی دهد اندک زمانی مؤدی به انهدام بنیان و استیصال حیات آن گردد، پس محتاج است به مدبّر طبیعی که عارف باشد به مزجه و خواصّ و منافع و مضارّ اشیاء تا از روی کمال و حکمت و علم تدبیر قوانین و ضوابط چند کند تا به آن وسیله حفظ صحتّ و دفع امراض توان نمود.

پس آدمی از جهات مذکوره بالذات محتاج است به معلّمی و رئیس و حاکمی عالم به حقائق اشیاء و دقائق آنها و قادر بر رفع منازعات و اقامت سیاسات تا حفظ بدن و مزاج از آفات و عاهات و علاج امراض و دفع اعراض و تعلیم حقائق اشیاء و هدایت راه خدا نماید و تربیت نفوس انسانی در علم و عمل و تقویت قوای علمی و عملی که اجنحه طیران در فضای جنان و ارتقاء به هوای لامکان اند کند تا قرب جناب الهی و فوز به سعادت نامتناهی که غایت وجود انسان است نصیب شود و این مرتبه لامحاله منزلتی است رفیع و سلطنتی است منیع... پس چنین کسی باید از جانب جناب خدای تعالی مؤید و مختص باشد به ادله ظاهره و حجج باهره، که دیگران را دست تصرف دعوی از داعیه آن قاصر، و نظر رغبت از ناحیه مطمح آن حاشی و خاسر باشد، پس به مقتضای رحمت شامله و حکمت کامله بر قادر حکیم و رؤوف رحیم واجب است تعیین حاکمی موصوف به صفات مذکوره و مؤید به آیات مزبوره، برای تربیت نوع انسان و الا لازم آید بطلان اشرف کائنات و مؤدی شود به هلاک کافه بریات و مراد از نبی نیست مگر چنین شخصی، و هوالمطلوب.

باب چهارم در امامت (صفحه ۴۲-۳۹۶)

مراد از امام کسی است که رئیس و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین؛ به نحوی که پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می کرد، بر سبیل نیابت و جانشینی پیغمبر نه بر سبیل استقلال، چه رئیس مطلق مستقل پیغمبر است.

جمهور شیعه امامیه بر آن اند که نصب امام واجب است بر خدای تعالی عقلاً؛ اگر چه دلائل شرعی نیز بر آن بسیار است. اما دلیل عقلی بر این مطلب اعلی فراوان است؛ یکی از آنها که از حضرت صاحب الزمان - صلوات الله علیه - روایت شده این است: شخصی همین مسأله را از حضرت امام حسن عسگری علیه السلام سؤال نمود، آن حضرت به حضرت قائم علیه السلام که در آن وقت طفل، و در آنجا حاضر بود رجوع فرمود، آن حضرت از آن کس پرسید که آیا ضرور است که کسی را که امت برای امامت اختیار کنند از اهل فضل و صلاح باشد یا نه؟ گفت: البته ضرور است. باز پرسید که تواند بود که کسی که امت برای امامت اختیار کنند از اهل فضل و صلاح دانند در واقع خلاف آن باشد؟ گفت: ممکن است. فرمود به همین سبب اختیار امام به اختیار امت نتواند بود.

اما دلیل نقلی (بر اینکه نصب امام کار جناب قادر مختار است و آن جناب خود تعیین فرموده و مهمل و مرجوع به اختیار امت ننموده) نیز فراوان است؛ یکی از آنها قول الله عز اسمه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» امر می فرماید مؤمنان را به اطاعت خود و اطاعت رسول و اولی

الامر؛ یعنی جمعی که صاحب اختیار کار ایشان باشند، و چون اولی الامر مقید به هیچ قیدی نیست پس مراد از آن یا صاحب اختیار مطلق است در جمیع امور دین و دنیا، و آن بعینه امام است، و یا هر که در امری صاحب اختیار باشد اطاعتش در آن امر باید کرد، پس کسی که صاحب اختیار همه امور باشد مطاع مطلق خواهد بود و آن امام است.

و ایضا ترك لفظ «اطیعوا» میان رسول و اولی الامر مُشعر است به اینکه مرتبه امامت نظیر مرتبه نبوت و مثل اوست؛ بلکه چنان که نبوت رسالتی است از جانب خدا به وساطت ملك، امامت نیز فی الحقیقه نبوتی است الهی به وساطت نبی، و به این سبب اطاعت اولی الامر عین اطاعت نبی است و از این جهت حاجت به توسط «اطیعوا» نیست؛ بخلاف مرتبه نبوت که هر چند بالاترین مراتب است مثل مرتبه الوهیت نیست، و توسط «اطیعوا» میان لفظ جلالت و رسول اشاره است به این.

و ایضا چون اطاعت این جماعت را مقرون به اطاعت جناب خود و رسول خود گردانیده لامحاله باید جمعی باشند منصوب ایشان که امر و حکمشان امر و حکم ایشان باشد، تا طاعتشان طاعت ایشان و مقرون به آن باشد، و الا لازم آید که طاعت همه سلاطین جائزه و ملوک جبابره داخل در اولی الامر و مفترض الطاعه باشند؛ مثل خدای تعالی، و شناخت این قول بر هیچ کس مخفی نمی تواند بود.

شروط امامت

شروط امامت به مذهب شیعه اثنا عشریه سه چیز است:

اول: افضلیت امام از همه رعیت در جمیع جهات دین و دنیا و دلیل بر این اّمأ عقلاً: اینکه مراد از امامت ریاستی است مطلقه در جمیع امور دنیا و دین بر جمیع مکلفین، پس بالضرورة باید امام به این معنی در جمیع امور مذکوره از همه ایشان افضل باشد تا تقدیمش بر ایشان جایز و اطاعتش بر ایشان واجب باشد، چه تقدیم احد المتساویین بر آن دیگر - چه جای مفضول بر فاضل - محال و قبیح است عقلاً و شرعاً از همه کس؛ چه جای آنکه از جناب الهی تواند صادر شد!

و اّمأ نقلاً: فقوله عزّ و جل «أقمّن یهدی الی الحق احقّ ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی فمالکم کیف تحکمون» یعنی آیا کسی که دیگران را هدایت می کند به حق، سزاوار تر است به اینکه مردم پیروی او کنند یا کسی که خود هم نمی تواند به راه رفتن تا دیگری او را نبرد، پس شما را چه می شود که نمی فهمید و چون حکم می کنید و تجویز عدم افضلیت امام می نمایید؟ و از این قبیل شواهد قرآنی و اخبار بسیار است.

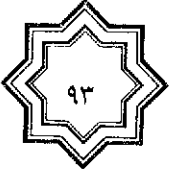
شرط دوم: عصمت، و دلیل وجوب عصمت امام مطلقاً بعینه همان ادله وجوب عصمت انبیا است؛ زیرا مرتبه نبوت و امامت مثل هم و نظیر یکدیگرند و امامت بدک نبوت است، پس لامحاله باید امام معصوم باشد مثل نبی.

و ایضا بر وجوب عصمت استدلال به این آیه کرده اند «لا ینال عهدی الظالمین» یعنی امامت و خلافت من به ظالمان نمی رسد، پس غیر معصوم که ظالم است امام نتواند بود.

شرط سوم: هاشمیت؛ یعنی باید امام از بنی هاشم باشد و دلیل بر این نصوصی است که وارد شده در خصوص امامت حضرت امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او صلوات الله علیه و علیهم.

طریق اثبات امامت

معرفت امام و اثبات امامت از سه طریق ممکن است: افضلیت و عصمت، وقتی که منحصر باشند در شخص معین، و معجزه که



به اعتراف خلفا و صحابه بعد از آن به اقرار علمای ایشان و بعد از آن به احادیث و اخبار متواتر باللفظ یا بالمعنی از طرق و کتب صحاح و معتبرشان کنیم. (به شمع یقین ص ۷۲ به بعد رجوع شود که در آن پنجاه روایت یاد شده است.)

اما طریق نص: خصوص بر امامت آن حضرت از قرآن و حدیث بیشتر است از آنکه استیفای ذکرش توان نمود (در اینجا دوازده آیه و سی و پنج روایت یاد شده است، به شمع یقین، ص ۱۱۷ به بعد رجوع شود.)

باب پنجم در معاد (صفحه ۳۹۰-۴۰۴)

لفظ معاد در لغت به سه معنی آمده: عود و رجوع به جایی یا حالی که از آن منتقل شده باشد، و مکان و زمان عود، و مراد در اینجا عود روح است به حیات برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیات دنیا کرده از خیر و شر، یا مکان و زمان عود و مال هر سه یکی است. و در مباحث نبوت گفته شده که جناب الهی به رحمت شامله و حکمت کامله انسان را که اشرف انواع کائنات است تکالیف عقلی و شرعی نموده، و به ازای آن وعد و وعید به جزا فرموده و وفا به وعد بالضرورة ضرور است، تا کذب و خدعه و بازپچه نباشد، که بر جناب غنی مطلق و جواد حقیقی مطلقاً قبیح و محظور است، و ظاهر است که وقت وفا و دار جزا دار دنیا نیست، پس البته زمانی دیگر و عالمی جدا باید برای وفا به جزا، و مراد از روز معاد آن زمان و عرصه قیامت آن مکان است که انسان می ایستد برای حساب و کتاب و ادراک ثواب و عقاب. و چون افعال و احوال و همچنین لذات و آلام آدمی دو قسم است، پس معاد که برای جزای اعمال است نیز دو قسم تواند بود.

اول معاد جسمانی که به حسب سعادت و شقاوت و لذات و آلام ابدان از نوشیدن و پوشیدن و امثال آن است، و ظواهر قرآن و حدیث دلالت بر آن نموده و به تفصیل بیان کیفیت آن فرموده، و عقل را بعد از حکم به وجوب اصل معاد و جزای اعمال عباد، حکم به وجوب خصوص جسمانی نمی رسد؛ چه عقلاً همین اصل اجرت بر عمل ضرور است، نه فرد آذنی (جسمانی) بلکه فرد آعلی (روحانی) اولی است، بلی اگر از جمع بینهما مانعی نباشد افضل است؛ اما آن تفضل است و از حد حکم به وجوب عقلی خارج است، و نهایت حکم عقل در معاد جسمانی این است که بیان امکان و دفع شبهه امتناع از آن کند.

دوم معاد روحانی که به حسب سعادت و شقاوت و لذات و آلام روح است. واضح است که خیر و نعمت و لذت و رحمت و راحت روح در آن عالم است و این عالم برای او شر و زحمت و مشقت است، پس با این حال اگر معاد منحصر در جسمانی باشد و روح را سوای لذات حسی نعمت و لذتی نباشد، لازم آید که از لذت حقیقی خود محروم باشد. پس معاد روحانی که عطای لذت و سرور و بهجت است روح را به سبب کمالات، در حکمت و عدل رحمانی بالضرورة ضرور، و البته واجب است. بلی جمع بین المعادین و الثوابین علی حده فضلی است که متلقى از شرع الهی است، و حکم به وجوبش کار عقل نیست.



خارق عادت است مقرون و موافق دعوی؛ و ظاهر است که انحصار افضلیت و عصمت در شخص بعینه امری است در غایت خفاء و اثبات آن و اطلاع بر آن در نهایت اشکال، و ایضاً ظاهر است که ادعای امامت و اثباتش به اظهار معجزه در ظهور و سهولت نه مثل نص بر اوست، پس اگر از جانب خدای تعالی و حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - تعریف امامی که خود تعیین و نصب نموده اند، و نص بر او صادر نشود منجز به نقض غرض تعیین امام - که از حکیم علی الاطلاق محال است - خواهد شد، پس واجب است بر حکمت و شفقت الهی نص بر امام و بر عصمت حضرت رسالت الهی به تبلیغ آن.

و ایضاً ظاهر است که اطاعت امام بر امت، بعد از نص آسانتر و صلاح ایشان در این صورت بسامان تر است، پس از راه وجوب لطف و اصلح نیز نص بر امام واجب است و هوالمطوب. پس طرق اثبات امامت و معرفت امام منحصر است در افضلیت و عصمت و معجزه و نص، و به مقتضای الاشیاء تعرف با ضدادها از طریق اجماع مرتب نیز اثبات امامت توان کرد، پس بنا بر این طریق اثبات امامت پنج است؛ اما چون طریق نص آسان تر و نمایان تر است از طرق دیگر، به این سبب جمعی گفته اند که طریق منحصر است در نص.

پس هرگاه نص بر امام از خدای تعالی و حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - واجب باشد البته صادر خواهد بود، پس با وجود این اگر از جمعی مستور باشد به سبب کتمان دیگران است بالضرورة.

تعیین امام

جمهور شیعه بر این اند که امام مفترض الطاعة بعد از حضرت رسالت پناهی، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است - صلوات الله علیه - و حق همین مذهب است از طرق خمس (که قبلاً یاد شد).

طریق عصمت: بیانش این است که غیر از حضرت امیر المؤمنین و سیده نساء العالمین و امام حسن و امام حسین - صلوات الله علیهم اجمعین - به اتفاق همه مسلمین هیچ کس معصوم نیست، و هیچ شك و خلاف در این نیست و حضرت فاطمه - صلوات الله علیها - مطلقاً و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام در زمان امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - در معرض امامت نبودند، و آن حضرت افضل است از ایشان بالضرورة. پس عصمت به نحوی که علامت امام است مخصوص است به آن حضرت، پس امامت در آن زمان منحصر است در آن حضرت و هوالمطوب.

و اما طریق افضلیت: تقریرش این است که مراد از افضل کسی است که جهات فضل در او بیشتر باشد، و مراد از جهات فضل اموری است که صاحب آنها به سبب آنها مستحق مدح و تحسین شود؛ خواه از جانب عقلاً و خواه از جانب خدای تعالی؛ خواه در دنیا و خواه در آخرت.

و جهت فضل دو قسم است؛ یکی ذاتی داخلی، دوم اعتباری خارجی، و قسم اول دو قسم است: کمالات نفسانی و کمالات جسمانی، و قسم دوم نیز دو قسم است: نسب و سبب. و همه این جهات در آن حضرت از تمام امت بیشتر و پیشتر است، و اصل فضائل و استجماع آن حضرت همه جهات فضلیت را میان دوست و دشمن و موافق و مخالف متفق علیه است، و هیچ کس را خلافتی در این نیست، و اما افضلیت آن حضرت بعد از حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - از همه امت مختلفه قیه است میان اهل تسنن، و ما به توفیق الله تعالی، اول بیان افضلیت آن حضرت